



بررسی مفهوم زمان و هویت بازیافته پروست در جستجوی زمان از دست رفته

مریم هوشیار

گروه زبان انگلیسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

چکیده

بحث و بررسی پیرامون موضوعات مختلف برای تبیین مفاهیم همواره وجود داشته است. تصورات بشر درباره زمان در دوران مختلف یکسان نبوده است و در بین نظریه پردازان و فلاسفه جایگاه خاصی دارد. این تصورات در قالب آثار ادبی، هنری، فلسفی و علمی مختلفی ابراز شدند. برای تبیین جایگاه زمان در تحلیل های مبتنی بر هستی شناسی، کتاب در جستجوی زمان از دست رفته، الگوی بی نظیری از بازسازی نشانه هاست. پروست با فاصله گرفتن از ادبیات کلاسیک، زمان ذهنی را خلق می کند و رویکرد نویی را در ادبیات بنیان می گذارد. در این مقاله برآنیم تا با رویکردی تحلیلی در پدیدارشناسی زمان پروستی، مفاهیم آغاز و پایان را تبیین کنیم و نشان دهیم که این آستانه های گمراه کننده و قراردادی ناشی از فرافکنی الزام عقل به زمان است و نویسنده از خلال این جستجو، حقیقت جاودانگی را باز می یابد.

کلمات کلیدی: مارسل پروست، هنر، ادبیات، زمان، هویت



مقدمه

کتاب در جستجوی زمان از دست رفته اثر مارسل پروست بلندترین رمان دنیاست که در ایران با ترجمه مهدی سحابی منتشر شده است. این کتاب به زبان فرانسه نوشته شده و سرگذشت مردی را روایت می کند که در پی فلسفه زندگیست. بی شک جملات سنگین و طولانی کتاب، خوانندگان اثر را خاص می کند. مارسل پروست که از نظر جسمی نحیف و از بیمای آسم رنج می برد، به نوشتن رو می آورد تا به زندگی اش معنای ابدی دهد. راوی که به جستجوی زمان از دست رفته مبادرت ورزیده است، در انتها به راه حل دست می یابد و نویسنده با نوشتار خود را باز می یابد. از این رو این رمان داستان یک رسالت است، رسالت یک قهرمان و از این میان رسالت نویسنده اش که بخش اعظم زندگی خود را به نگارش این کتاب اختصاص می دهد.

در کتاب اول این رمان هفت جلدی با عنوان طرف خانه سوان در سیر خاطرات راوی قرار می گیریم که روزگار شیرین کودکی اش را در محیط گرم خانواده در کنار مادر بزرگی مهربان سپری می کند و از همان آغاز، کودک قهرمان داستان توصیف بوسه های ارزشمند قبل از خوابش را بیان می کند و خواننده از رابطه عمیقش با مادر مطلع می شود، رابطه ای تا پایان رمان ادامه دارد. با ورود آقای سوان، کودک از بوسه مادر محروم می ماند. سوان که شخصیتی برجسته دارد و مورد توجه محافل به شمار می رود، ایدئال کودک می شود و از آن جهت که بعد ها دخترش وارد داستان می شود، از اهمیتی ویژه برخوردار است.

کتاب دوم در سایه دوشیزگان شکوفا به مانند دیگر جلد های جستجو کامل و مستقل است. راوی در این جلد کودکی را پشت سر گذاشته و به سن بلوغ رسیده است. در این جلد از جستجو ابعاد مختلف ضمیر انسان را در بُعد فردی و اجتماعی می شناسیم و با آنچه نویسنده رسالت خود می داند، روبرو می شویم، یعنی رهایی از زمان گذرا و فرسایشگر و ماندگاری تمام دقایق زندگی. نگاه راوی عمیق تر می شود و خواننده به همراه نویسنده تلاش می کند تا به حقیقت زیبایی هنر برسد.

کتاب سوم با مضمون طرف گرمات به پوچی های زندگی اشرافی می پردازد. راوی در کنار مهمانی های ملال آور اشراف و صحنه های تلخ رمان همانند مرگ مادر بزرگ، به کشف و شناسایی مشغول است. در طرف خانه سوان راوی به دنبال شناخت و کشف خود بود و در طرف گرمات به دنبال کشف دیگران است. او که از عواطف و احساسات شخصیت ها مطلع است، داستان نمی گوید؛ بلکه دنیایی را با قوانین حقیقی اش بیان می کند و مفهوم گذر زمان را به زیبایی نشان می دهد. با حذف من های پی در پی به وجود انسان تداوم می بخشد و با کنار گذاشتن هر آنچه فانی و گذراست، حقیقت جاودان را به پیروزی می رساند، به عبارتی تحول یک اندیشه ارائه شده است.



کتاب چهارم با عنوان سدوم و عموره مراحل تکامل راوی در جاودانگیست. راوی در کتب قبل، مراحل خودشناسی و جهان پیرامون را پشت سر گذاشت که از مهمترین مراحل محسوب می شوند. اکنون با قدم گذاشتن در شناخت بدی برای راهیابی به نیکی اقدام می کند. عنوان کتاب به نحوی به مفهوم و محتوای کتاب اشاره دارد که براساس تورات به عنوان مرکز فساد نام برده شده است.

در کتاب پنجم پس از سرخوردگی از زندگی کسالت بار اشراف و انحرافات اخلاقی آنان، عشق آلبرترین را تجربه می کند که نماد دوگانه ای از زندگی و مرگ است. کتاب اسیر اکنون سخت ترین مرحله زندگی راوی را بیان می کند. احساسات و عواطف را با ریزترین جزئیات به تصویر می کشد؛ سختی های عشق و مشکلات چالش برانگیز آن را موشکافانه نشان می دهد. راوی از اسارت و بند عشق تا رشد این عشق در درونش و دستیابی به آن می گوید و خواننده را در تجربه آن سهیم می کند.

کتاب گریخته بیانی از مرگ و فراموشی است. پس از جدایی و مرگ آلبرترین حسی ناشناخته وجودش را در بر می گیرد. آلبرترین برای همیشه گریخته است، اما همه چیز یادآور اوست. وجود آلبرترین زندگی را متحول کرده بود و اکنون نبودش زندگی راوی را دگرگون کرده است. با این حال به خوبی می داند که پیوندهای ما با دیگران ذهنی است و می توان این پیوندها را سست و در نهایت رها کرد.

زمان باز یافته به عنوان آخرین کتاب از این جستجوی جاودانگی، مرحله پایانیست. او در این مکاشفه رمز ماندگاری را در آفرینش یافته است. ادبیات در این کتاب دوباره تعریف می شود و آفرینش ادبی او را از فنا پذیری می رهااند. راوی زمان را از طریق ادبیات باز می یابد و خواننده زندگی را در مفهوم حقیقی اش درک می کند که هر لحظه آن سرشار از شور زندگی و جاودانگیست. از این رو کتاب در جستجوی زمان از دست رفته کاوش زمان نیست، بلکه جستجوی حقیقت است.

همزمانی احساس و خاطره

راوی در آرزوی نویسنده گی است و می خواهد نویسنده باشد، او به خاطراتش پناه برده است و با دقت و وسواس دوران کودکی، شور عشق و دلدادگی، حسرت ها و تألمات، پیوندها و جدایی هایش را با ریزی بی به خاطر می آورد و احساسات درونی اش را توصیف می کند، خاطرات را باز آفرینی می کند و خواننده را با خود به اعماق رویاهای بی پایان می برد. بیش از هر موضوع دیگری سبک مدرن کتاب چشمگیر است که روایت و زمان بندی را در رویا و واقعیت به هم در آمیخته



است. زمان و مکان داستان با بو، نور، رنگ و حس های متنوع در چارچوبی رو به جلو شناور است. این خاطرات راویست که ما را به جلو می راند و هر حسی می تواند آخرین نوع خود باشد؛ چرا که هستی فنا پذیر با هجوم چاره ناپذیر زمان محو می شود و به مرگ و نابودی می رساند.

در کتاب جستجو زمان از دست رفته روایت پیوسته ای وجود ندارد. از آنجا که لحظات اساسی که داستان را می سازد، لحظه هایی هستند که در آن لایه ای از زمان گذشته بیرون می آید، روایت با لحظات و تجربه های "من" پیوند می خورد تا با معکوس کردن زمان و بازیابی خاطرات از آن رها شود.

همه خوانندگان پروست، او را به عنوان بوسه دهنده شب می شناسند: "مدت زیادی بود که زود به خواب می رفتم." (طرف خانه سوان، جلد اول، ص. ۸) در ابتدای جستجوی زمان از دست رفته مراسم خواب اثر را سازمان دهی می کند: "تنها دلداری من، وقتی به خواب می رفتم، این بود که مادر بیاید و مرا ببوسد." (همان) این صحنه واقعیت الهام بخش تمام کارهای آینده او می شود.

"هنگامیکه می رفتم بخوابم، تنها مایه دلخوشی ام این بود که مادر بیاید و مرا در بسترم ببوسد. اما این شب بخیر چنان زود می گذشت و می رفت، که لحظه ای که می شنیدم بالا می آید و از راهروی دو در می گذشت [...] برایم لحظه ای درد آور بود." (طرف خانه سوان، جلد اول، ص. ۷۵)

در خلال تجربه ای دیگر که پروست نان شیرینی را در چای فرو می برد، به اهمیت حافظه غیرارادی پی می برد. چند سال بعد، او این خاطره را تقویت می کند تا جایی پیش می رود که آن را به یک محرک برای جستجوی زمان از دست رفته تبدیل می کند. راوی سعی در بازسازی کودک کی از دست رفته دارد. چشیدن شیرینی آغشته در چای احساساتی را زنده می کند که گمان می کرد، برای همیشه فراموش کرده است. این همزمانی احساس کنونی و خاطره همین حس که مدتها پیش تجربه شده است، دنیای فراموش شده را باز آفرینی می کند.

بار دیگر در شانزلیزه، تجربه تکرار می شود. این دنیای فراموش شده با سنگفرش های ناهموار هتل دو گرمانت بازسازی می شود. در بازگشت به خانه راوی به یاد می آورد که اتاق عمویش همان بوی رطوبت را می داد. اما درک این که چرا چنین تصویر بی اهمیتی را برای او به ارمغان داشته، به تعویق می اندازد.

در این سه لحظه برجسته، راوی احساس می کند که خارج از زمان قرار گرفته است. بنابراین موضوع اصلی که با یادآوری شیرینی آغاز شده است، با چندین بخش اساسی در جلد های بعدی ادامه می یابد. از نظر پروست، زمان، بنیاد هستی است. با این حال اندازه گیری زمان این تجربه را مخدوش می کند، زیرا چنین تجربه ای آن گونه که ما در نظر داریم، از وجود زمان ناشی نمی شود. پس عقل و زمان در کنار هم نیستند.



نوشتار و تجربه زمان

در ابتدای جستجو با مسافری بیمار آشنا می شویم که در اتاق هتل تنهاست و آرزو می کند که ای کاش شب تمام شده بود. آن باور را دارد. اما رگه ای نورانی زیر در ظاهر می شود. شب تازه شروع شده و رنج، همراه آن خود را نشان می دهد. هیچ چیز بیشتر از یک شروع به نظر نمی رسد. نشانه ها ما را فریب می دهند و به یکی از دو حد اشاره می کند: آغاز و پایان.

ایده آغاز و پایان، حل شدن در حرکت پویای اشیاست. این جستجو با کلمه "طولانی" فراهم می شود که آغاز و پایان را خنثی می کند. تکرار نامشخص فرآیندی که با وجود این که تکمیل شده، به سمت پایانش کشیده می شود. "من به رختخواب رفتم" (طرف خانه سوان، جلد اول، ص. ۲۵) مجموعه ای بدون محدودیت زمانی را به وجود می آورد. هنگامیکه ما می خواهیم بر زمان مسلط شویم، آن را به طور طبیعی اندازه می گیریم: "گاهی وقت ها به محض آن که شمع خاموش می شد، چشمانم را آنقدر سریع می بستم که فرصتی برای گفتن جمله را نداشتم: دارم به خواب می روم." همین جا است که پروست یک ناممکن را تعریف می کند. زبان قادر نیست تا ادعا کند خود را در مرزهای یک فرآیند، جایی که آغاز و پایان ندارد، قرار دهد. به همین ترتیب در تجربه یادآوری غیرارادی: "و ناگاه خاطره بر من ظاهر شد" (طرف خانه سوان، جلد اول ص. ۴۶) رویدادی را بیان می کند که انجام گرفته است. از این رو ذهن بین قبل و بعد را مرز بندی می کند. "اما سپس خاطره از بالا به سراغم آمد تا مرا از نیستی بیرون بکشد که نمی توانستم به تنهایی از آن بیرون بیایم." (طرف خانه سوان، جلد اول، ص. ۸)

این تصویر سازی بعدی مذهبی دارد. یقین به عنوان فرشته خوبی مطرح است و خاطره امدادی است که از بالا آمده است. "من" پروستی از یک نمونه غیر خودی به بودن خود یقین می یابد و زمان و مکانش را درک می کند. در بین حالت خواب و بیداری تصمیمی گرفته می شود که در آن شرکت نکرده است، اگرچه به او مربوط است. هنگامیکه بیدار می شود، قهرمان می داند کیست و کجاست. بنابراین با یک نیروی بیرونی مشخص می شود که زمان ثابت نیست:

"به گردش هایت برای ملاقات با مادام دو گرمانس ادامه نده [...] علاوه بر این، بین مادر بزرگت چقدر مریض است، تو واقعا کارهای جدی تری داری تا این که جلوی زنی که تو را مسخره می کند بایستی، ناگهان همانند هیپنوتیزم کننده ای که باعث می شود از کشور دور برگردی. جایی که خودت را تصور می کردی، مثل دکتری که با یادآوری احساس وظیفه و واقعیت، تو را از شر خیالی که از آن لذت بردی، شفا می دهد، مادرم مرا از رویایی بسیار طولانی بیدار کرده بود [...] و بعد تمام شد." (طرف گرمانت، جلد سوم، ص. ۶۶۶)

سخنان مادر قدرت انجام تحسین برانگیزی دارد. آنچه را می گوید، آنچه را می خواهد، به وجود می آورد: گسست. زمان نویی را می سازد. قهرمان از عشق خود درمان می شود، زیرا یک شر خیالی و غیر واقعیست. هر عمل ذهنی، ساده



است اگر تابع امر واقعی نباشد. " (سدوم و عموره، جلد چهارم، ص. ۵۰) عشقی که به سادگی تمام می شود، احتمالاً هرگز آغاز نشده است.

بنابراین برای پروست، هر چیزی در موضوعیت خود قابل اندازه گیری نیست. واقعیت این است که جستجو به عنوان یک رمان، آغاز و پایانی دارد. ژرار ژنت می گوید: "مارسل نویسنده شد." در ابتدا نبود. در پایان، او نویسنده شد. بدون آغاز یا پایان، بدون روند روایی که به ما اجازه می دهد تا از حالتی به حالت دیگر عبور کنیم، هیچ رمانی خلق نمی شود. اما این دوره به خودی خود از اهمیت کمی برخوردار است. جستجو به دنبال پاسخ بله یا خیر نیست: آیا قهرمان نویسنده می شود؟ او می نویسد تا به ژیلبرت نزدیک بماند: "خوشبختی که مجبور بودم از ژیلبرت جدا شوم، مرا مشتاق کرد، اما نتوانستم چیز زیبایی بنویسم که آن را به مادام دو نورپوآ نشان دهم." (گریخته، جلد ششم، ص. ۴۳۲) با این حال همه چیز بدون نیاز به نویسنده شدن، تمام شد: "من فکر می کردم که آیا میل من به نوشتن به اندازه کافی مهم است که پدرم این همه مهربانی را صرف آن کند (گریخته، جلد ششم، ص. ۴۷۲) تنها مانع نبود استعداد است. اما این اهمیتی ندارد، زیرا خواننده متنی را در دست دارد که مبین داستانی ناب است:

"اگر فقط می توانستم شروع کنم! اما در هر شرایطی که بود، به این پروژه نزدیک شدم [...] چیزی که همیشه با تلاش من به پایان می رسید، صفحه ای خالی بود، خالی از هر نوشته." (طرف گرمانت، جلد سوم، ص. ۴۴۷)

این صفحه خالی نتیجه چشمگیری ندارد؛ با این همه در داستان قرار داده شده تا در لحظه مناسب و زمانی که باید کتاب به اتمام برسد، مطرح شود. نکته مهم این است: متن خواننده را در زندگی "من" قرار می دهد، زندگی که آغاز و پایانش به طور نامحدود کشیده شده است و با گذر زمان یکی می شود. آیا تمایل به آلبرتین آغازی دارد؟ پایان آن کجاست؟ همه چیز به طور نامحسوس و دور از چشم ما ساخته می شود و از نو ایجاد می شود، به گونه ای که درباره عامل مادی که به وسیله آن آغاز و پایان را مشاهده می کنیم و نحوه وقوع حرفی نمی زند:

"بنابراین من با اراده ای نابود شده، بدون تصمیم، بی حرکت ماندم. بدون شک در چنین مواقعی تصمیم از پیش گرفته شده است: خود دوستان ما می توانند آن را پیش بینی کنند." (گریخته، جلد ششم، ص. ۲۳۲)

آغاز و پایان با زمان ادراکی که زندگی اجتماعی در آن جریان دارد، مرتبط است. این جستجو خواننده را در زمانی بدون آغاز و پایان قرار می دهد، به نحوی که اثر در قالب یک متن با سبکی بی نظیر خلق شود و در عین حال با نشانه هایی از پیش تعیین و رمزگذاری شده در بطن زمان از دست رفته، ظهور کند. در اینجاست که به پارادوکس زیبایی شناسی پروست نزدیک می شویم: هر لحظه به سویی می رود که دیگر وجود ندارد. هیچ چیزی به اندازه این ترس ویرانگر نیست. چیزهایی که در ما می میرند نشان از مرگ خود ما دارند.



"به طوری که آنچه را که موجودی که سه یا چهار بار در من احیا شده بود، احساس کرده بود، شاید به راستی تکه هایی از زمان حذف شده بودند، اما این تأمل، هر چند ابدی، زودگذر بود. (زمان باز یافته، جلد هفتم، ص. ۴۵۴)

حل مشکل معجزه وار است: بازیابی با حافظه غیر ارادی. این قطعه از زمان شامل تمام گذشته است. اما از رنج دیدن پایان آن رها شده است. از سوی دیگر اگر گذشته ای که دوباره با حال یکی شده، بگریزد، کسی که به آن بیاندیشد و از آن لذت ببرد، اسیر زمان باقی می ماند. این شادی زودگذر پروست، ذهن را به دنبال کردن یک جریان ظهور-ناپدید شدن درگیر می کند. از یک سو همراه جریان نیست که هستی اشیاء را در لحظه تحقق با آگاهی مواجه می کند و از سوی دیگر امکان گریز از وضعیت فانی و نقش ویرانگر زمان را به فاعل و شاهد نمی دهد و آنچه به گمان خود با غلبه ذهن اندازه گیری می کنیم، از ما می گریزد.

راوی تا زمان را از دست نداده است، نمی تواند آن را بازیابی کند: به عنوان یک قهرمان بایستی قربانی بیماری، ضعف و پیری شود. او به لطف حافظه غیر ارادی، حس تجربه شده زمان حال را با احساس لحظه دور مطابقت می دهد. زنجیر زمان پاره می شود و زمان از دست رفته را در نهایت باز می یابد. این پارادوکس نهایی است: لحظات بی زمان، زمان را باز آفرینی می کنند.

نتیجه گیری

پروست در جستجوی زمان از دست رفته در پی هویت خود واقعی اش است. برای این کار او خودش را از زمان حال جدا می کند تا بتواند خودش را با گذشته بیابد. با این حال، گذشته ای که راه نجات اوست، خود آگاه و محصول حافظه دواطلبانه نیست. از نظر پروست حافظه غیر ارادی درون ما را آشکار می کند. نسبت زمان، حافظه غیر ارادی، جستجو را در دنیایی قرار می دهد که نه کاملاً گذشته است و نه کاملاً حال را در بردارد، با این همه در هر دو شرکت دارد. از این رو اثر پروست به عنوان مجموعه ای از روایت های نا خود آگاه معرفی می شود. غالب اوقات رویا پشتوانه کار است و این به آن معناست که مجموعه خاطرات در لحظات نیمه هوشیار تصور می شوند. حافظه ارادی امکان بازیابی گذشته و حافظه غیر ارادی امکان زنده کردن آن را فراهم می کند. حافظه غیر ارادی با واقعیت زندگی ما مرتبط است و در آشکار شدن شخصیت اصلی ما نقش تعیین کننده دارد. حافظه غیر ارادی چیزی نیست که او دارد، چیزی است که خود فرد است. احساسات در احیاء حافظه غیر ارادی نقش اصلی را دارد. در واقع کافیست تا با طعم، صدا و بویی که در گذشته احساس کرده، دوباره متجلی شود. حال در گذشته باز آفرینی می شود تا انسان، رهایی از نظم زمان را حس کند.



مراجع

- Proust, Marcel. (1989). À la recherche du temps perdu, édition de J.-Y. Tadié, Paris: Gallimard, coll. "Bibliothèque de la Pléiade"
- Castarde Marie-France. (2012). Proust et la mémoire, Le journal des psychologues (n°297), pages 38 à 43
- Tadié. Jean-Yves et Marc. (1999). Le sens de la mémoire, Paris: Gallimard.
- Tadié, Jean-Yves (2003). Proust et le Roman. Paris: Gallimard.
- Rosset, Clément. (1984). Le Réel et son double, Essai sur l'illusion, nouvelle édition revue et augmentée, Paris, Gallimard, coll. "Folio "
- Lagarde, M.A. and Michard, M.L. (1993). XXe siècle. Paris: Bordas.
- Maurois, André. (1988). À la recherche de Marcel Proust. Paris: Hachette.
- Proust, Marcel. (1946-47). Du Côté de chez Swan, Paris: Gallimard.
- Genette, Genette. (1972). Figures III. Paris: Seuil.